

سکہ ہائے عہد جمانگیری کہ بعنایت جناب فیضیاب سترتھار نھل صاحب بہادر جی میرٹھہ از نظم گذشتہ نقوش آن سکہ ہابعدہ درینجا ثبت است۔

سکہ اشرفی

شاہ نورالدین جمانگیر ابن اکبر بادشاہ
روئے زر ساخت نورانی بزرگ جہانہ - ۱۵ - ضرب لاہور



سکہ روپیہ

زنام شاہ جمانگیر شاہ اکبر نور سنہ ۱۲
ہمیشہ بادا بر روئے سکہ لاہور



سکہ روپیہ

زنام شاہ جمانگیر شاہ اکبر نور سنہ ۱۳
ہمیشہ بادا بر روئے سکہ لاہور ۱۰۲۸



سکہ روپیہ

زنام شاہ جمانگیر شاہ اکبر نور ۱۰۳۲
ہمیشہ بادا بر روئے سکہ لاہور سنہ ۱۹



سکہ روپیہ

نورالدین جمانگیر شاہ اکبر شاہ
۱۵ فروردی الہی ضرب جمانگیر سنہ ۵



سکہ روپیہ

نورالدین جمانگیر شاہ اکبر شاہ
بہمن الہی ضرب برہانپور سنہ ۱۰۲۰



سکہ روپیہ

نورالدین جمانگیر شاہ اکبر شاہ
ماہ صہرائی سنہ ۱۰۳۱ ۱۸



سکہ روپیہ

نورالدین جمانگیر شاہ اکبر شاہ
۱۴ آفر الہی ضرب سنہ ۱۰۳۲ ۱۶



سکه روپیه

نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه
ماه بهمن الہی ضرب سیرام ۱۰۶۶



سکه روپیه

لا اله الا محمد رسول الله ضرب
نورالدین محمد جهانگیر بادشاہ



سکه روپیه

نورالدین جهانگیر بادشاہ
تیر الہی ضرب سورت سنہ



سکه روپیه

لا اله الا محمد رسول الله ضرب
نورالدین محمد جهانگیر بادشاہ فازی



سکه روپیه

نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه
ماه اردی بہشت الہی ضرب سیرام



سکه روپیه

ز جهانگیر شاه اکبر شاه سنہ ۱۰۴۰
سکہ نندھار شد دنجواہ



سکہ روپیه

لا اله الا محمد رسول الله ضرب
محمد جهانگیر بادشاہ فازی



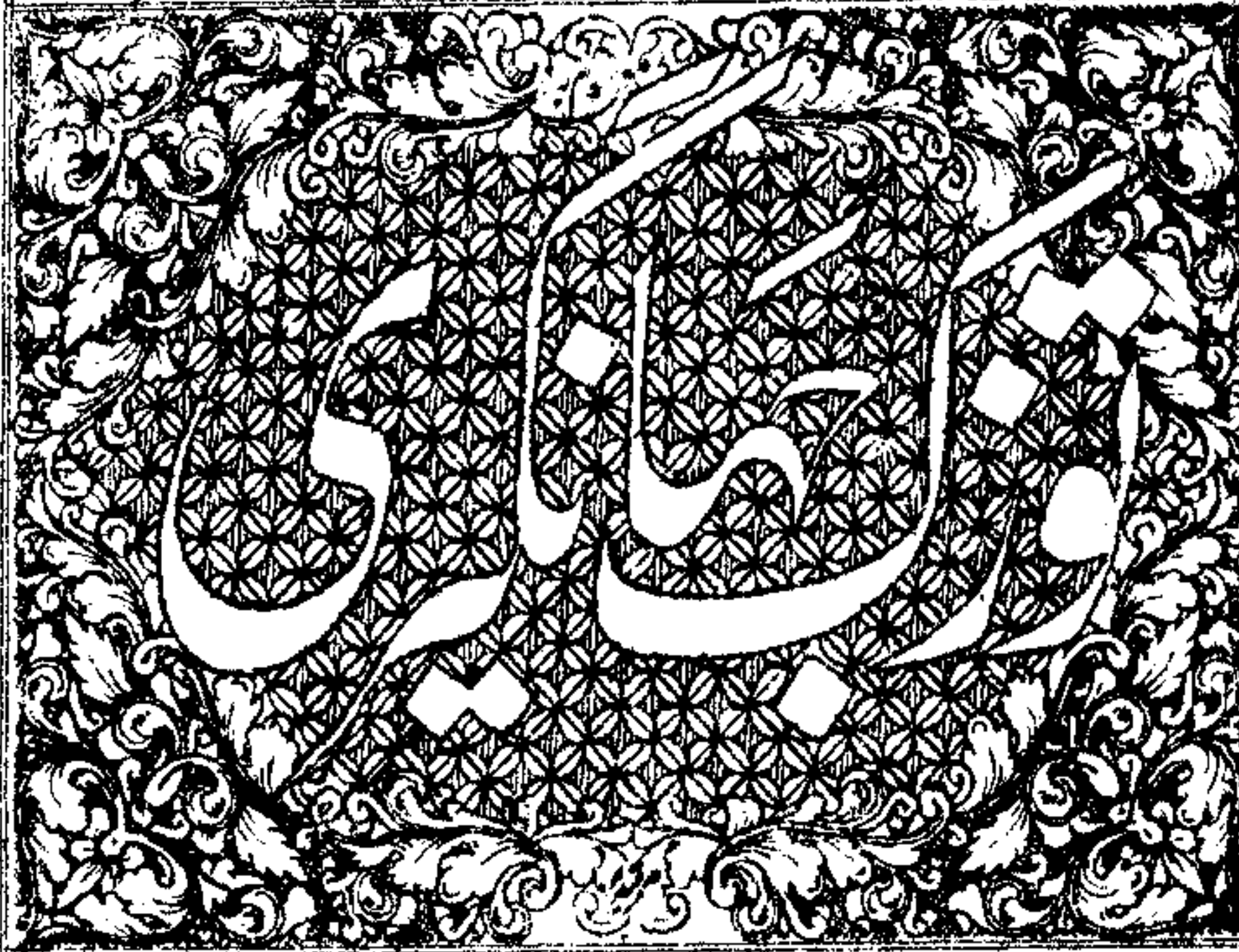
سکہ روپیه

ز جهانگیر شاه اکبر شاه
سکہ نندھار شد دنجواہ



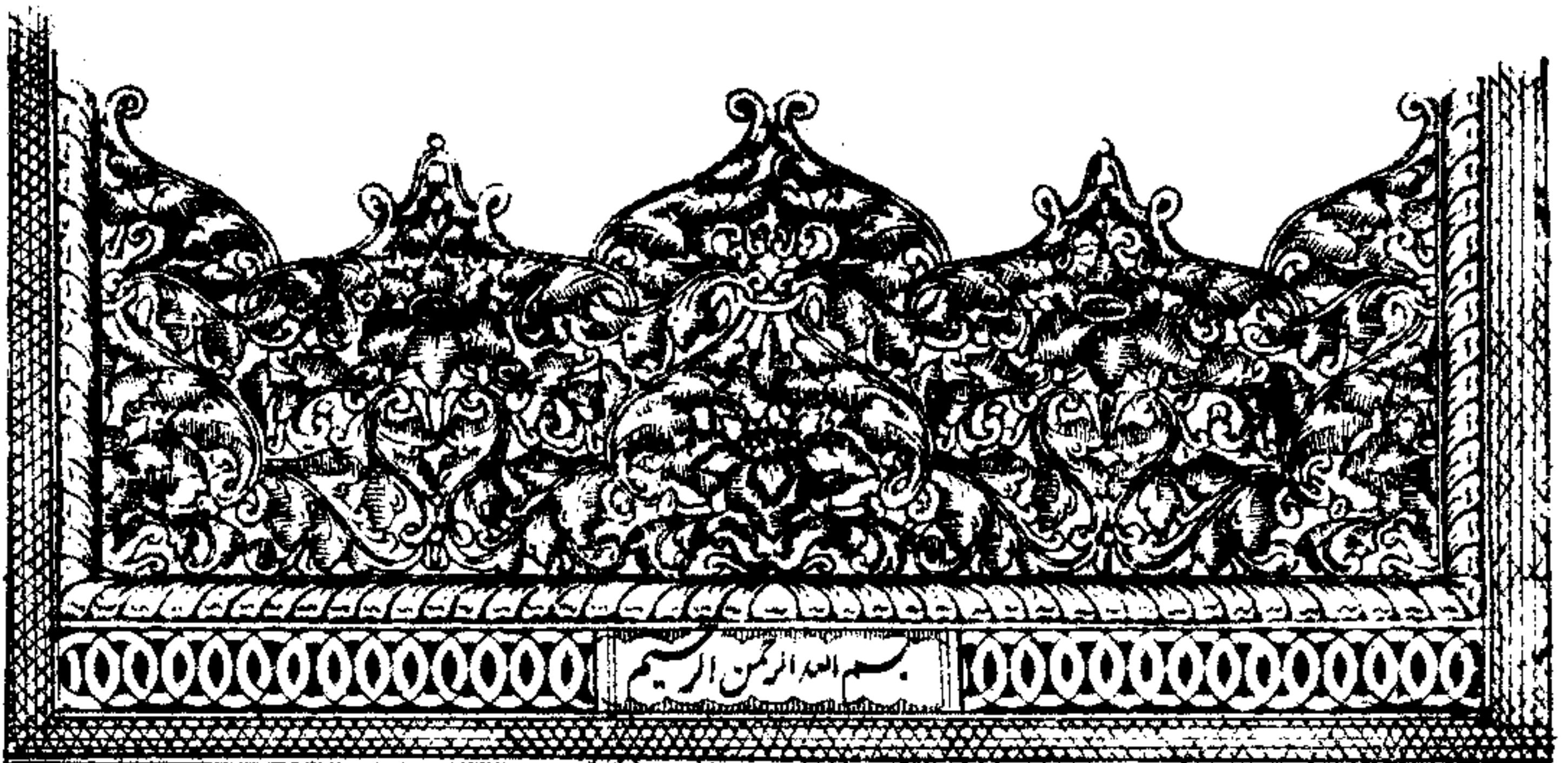
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

احمدیہ دارالعلوم مظاہر شاہد علی شاہ شکر پوری رضی اللہ تعالیٰ عنہم عہد سلطنت نور الدین جہانگیر بادشاہ



مرزا محمد باوی محمد علی زمت کہ مسنوعات تحریر نموده شاہ مرحوم را باضافہ دیباچہ حالات ابعاد ترمیم آوہ

مطبع ناہنشی بانو کاشورہ واقعہ کبیر گنج وایچونہ مطبع کرۃ
درت بی بی کاشورہ کبیر گنج وایچونہ مطبع کرۃ



از عنایات بنیایات الهی یک ساعت نجومی از روز پنجشنبه هشتم جمادی الثانی هزار و چهارده هجری گذشته در دار الخلافت اگره در
سنه سی و هشت سالگی بر تخت سلطنت جلوس نمودم پدرم را تا بیست و هشت سالگی فرزند نمی زیست و همیشه بجهت بقای فرزند
بدر و ایشان و گوشه نشینان که ایشان را قرب روحانی بدر گاه الهی حاصل ست انجامی بردند چون خواجه بزرگوار خواجه معین الدین
پشتی سرشپه اکثر اولیای هندی بودند بر خاطر گذارند که بجهت حصول این مطلب رجوع باستانه متبرکه ایشان نمایند با خود قرار دادند
که اگر الله تعالی پسرے کرامت فرماید و او را بمن از زانی دارد از اگره تا بدر گاه روضه منوره ایشان که یک صد و چهل کرده است
پیاده از روستے نیاز تمام متوجه گردم در سنه نصد و پنجاه و هفت روز چهارشنبه هفتم ماه ربیع الاول هفت گهری از روز مذکور گذشته
بطالع بست و چهارم درجه میزان الله تعالی مرا از کتم عدم به وجود آورد و در آن ایام که دالد بزرگوارم جوپاسے فرزند بود شیخ سلیم نام
در ویشے صاحب حالت که طے بسیاری از مراحل عمر نموده بود در کوبے متصل بموضع سیکری از مواضع اگره استقامت داشت و
مردم آن نواحی به شیخ اعتقاد تمام داشتند چون پدرم بدر و ایشان نیاز مند بودند صحبت ایشان را نیز دریافت بر روزے در انشای توپ
و پنجوی از ایشان پرسیدند که مرا چند فرزند خواهد شد فرمودند که بخشند بی منت سه پسر به شما از زانی خواهد داشت پدرم میفرمایند که
تذکر نمودم که فرزند اول را بدامن تربیت و توجه شما انداخته شفقت و مهربانی شما را حامی و حافظ او سازم شیخ انجمنی را قبول میفرمایند
و بر زبان میگذازند که مبارک باشد ما هم ایشان را به نام خود ساختم چون والدہ مرا هنگام وضع حمل نزدیک می رسید بخانه شیخ می فرستادند
تا ولادت من در آنجا واقع گردد بعد از تولد نام مرا سلطان سلیم نهادند اما من از زبان مبارک پدر خود نه درستی و نه در هوشیاری شنیدم

که مراد سلیم با سلطان سلیم مخاطب ساخته باشند همه وقت شیخو بابا گفته سخن میکردند والد بزرگوارم موضع سیکری را که محل ولادت من بود
 بر خود مبارک دانسته پادشاه تخت ساختند و در عرض چهارده پانزده سال آن کوه و جنگل پروردوام شهره شد مشتمل بر انواع باغات و
 عمارات و منازل متنزه عالی و جاهاست خوش و دلکش بعد از فتح گجرات این موضع بر فتح پور موسوم گشت چون بادشاه شدم بخاطر رسید
 که نام خود را تغییر باید داد که این اسم محل را شباه است بنام قیامه روم ملهم غیب بخاطرم انداخت که کار بادشاهان جهانگیری است
 خود را جهانگیر نام نهادم و لقب خود را چون جلوس در وقت طلوع حضرت نیر اعظم و نورانی گشتن عالم واقع شده نورالدین سازم و در
 ایام شایزادگی نیز از دانا یان هند شنیده بودم که بعد از گذشتن عهد سلطنت در زمان جلال الدین اکبر بادشاه نورالدین نامی
 شصدهی امور سلطنت خواهد گشت این معنی نیز در خاطر بود بنا برین مقدمات نورالدین جهانگیر بادشاه اسم و لقب خود ساختم چون
 این امر عظیم در شهر آگره واقع گشت ضرورتی که محلی از خصوصیات انجام قوم گردد - آگره از شهرهای قدیم بزرگ هندوستان است
 بر کنار دریاست که دریاست پدم پیش از تولد من آنرا انداخته قلعه از سنگ مرخ تراشیده بنا نهادند که روند های عالم
 مثل آن قلعه نشان میدهد در عرض پانزده شانزده سال با تمام رسیا مشتمل بر چهار دروازه و دو در پیچ سی و پنج لک روپیه
 که یکصد و پانزده هزار طومان راج ایران و یک کرو و پنج لک خانی بحساب توران باشد خرج این قلعه شده آبادانی این معموره
 همه طرف دریاست مذکور واقع شده جانب غرب رویه آنکه کثرت و آبادانی بیشتر دارد و در آن هفت کوه است طول آن
 دو کوه و عرض یک کوه و در آبادانی آن طرف آب که بر جانب شرقی واقعست و در نیم کوه است طول یک کوه و عرض نیم کوه
 اما کثرت عمارات نوعیست که مثل شهرهای عراق و خراسان و ماوراءالنهر چند شهر آباد تواند شد - اکثر مردم سه طبقه و چهار طبقه
 عمارت کرده اند و انبوهی خلق بحدیست که در کوچه و بازار بدشواری تردد توان نمودند و انرا قلیم ثانی است شرقی آن ولایت قنوج
 و غربی ناگور و شمالی سنبل و جنوبی چندیری است - در کتب هندو مسطور است که منبع دریاست که به کوهیست کلند نام که مردم را از شدت
 سردی عبور در آنجا ممکن نیست جائی که ظاهریشو و کوهیست قریب به پرگنه خضر آباد - هواست آگره گرم و خشک است سخن اهل آن است
 که روح را به کلیل می برد و ضعف می آرد به اکثر طبایع ناسازگار است مگر بعضی سوداهاست فراجان را که از ضرر آن امین اند و ازین جهت
 حیواناتیکه این مزاج و طبیعت دارند مثل فیل و گاو میش و غیر آن درین آب و هوا خوب میشوند پیش از حکومت افغانان لودی آگره معموره
 کلان بود و قلعه داشت چنانچه مسعود سعد سلمان در قصیده که بعد از محمود پسر سلطان ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود غزنوی در فتح قلعه
 مذکور اظانموده مذکور ساخته است

حصار اگر پیدا شد از میانہ گرد
بسان کوہ برو بارہا ہے چون کسار

چون سکندر لودی ارادہ گرفتن گویا داشت از دہلی کہ پاسے تخت سلاطین ہندست بہ اگرہ آمد و جاسے بودن خود آنجا قرار داد و از آن
تا بیخ آبادانی معمورہ اگرہ روسے در ترقی نہاد و پاسے تخت سلاطین دہلی گشت چون حضرت حق سبحانہ تعالیٰ بادشاہی ہند باین سلسلہ والا
کرامت کرد۔ حضرت فرودس مکانے بابر بادشاہ بعد از شکست دادن ابراہیم ولد سکندر لودی دکشتہ گشتن اور فتح ماناسانگا کہ کلان
ترین راجہاوز ہنداران ولایت ہندوستان بود بر طرف شرقی آب جمنہ زمینے خوش کردہ چار باغی احداث فرمودند کہ در کم جائے بآن نکتہ
باغ بودہ باشد نام آن گل افشان فرمودند و عمارت مختصری از سنگ مرخ تراشیدہ ساختہ اند و مسجدے بر یک جانب آن باغ بہ تمام رسیدہ و
خاطر داشتند کہ عمارت عالی بسازند چون عمر و فنا کرد از قوہ بفعل نیامد درین واقعات ہر جا کہ صاحب فرانسے نوشتہ شود مراد امیر تیمور گورگان
دہر جا کہ فرودس مکانے بقلم در آید حضرت بابر بادشاہ است و چون جنت آشیانے مرقوم کرد و حضرت ہمایون بادشاہ است و چون عرش
آشیانے مذکور شود حضرت والد بزرگوارم جلال الدین محمد اکبر بادشاہ غازیست خرپوزہ دانہ ددیگر میوہ ہا در اگرہ و نواحی آن خوب
بشود و غایتاً از میوہ ہا مرابہ ابنہ میل تمام ست در ایام دولت حضرت عرش آشیانے اکثر میوہ ہا سے ولایت کہ در ہند بود ہم رسیدہ تمام انگور ہا
از صاحبی و جھشی و کشمی در شہر ہا سے مقرر شایع گشت چنانچہ در بازار ہا سے لاہور در موسم انگور آنقدر کہ خواہند از ہر قسم دہر خیس ہم میرسد
از جملہ میوہ ہا ایست کہ آزا اناس می نامند و در بنا در رنگ میشود در غایت خوشبوئے و راست مزہ گی ست در باغ گل افشان اگرہ
ہر سال چندین ہزار برمی آید از طیب ریاحین گلہا سے خوشبوئے ہند را بر گلہا سے معمورہ عالم تزجیح میتوان داد چندین گل ست کہ در سرج
جاسے عالم نام و نشان آن نیست اول گل چنیہ گلی ست در نہایت خوشبوئے و لطافت بہیات گل زرعفران لیکن رنگ چنیہ زرد مائل
بسفیدی ست درخت آن در غایت موزونی ست و کلان و پر برگ و شلخ و سایہ دار میشود در ایام گل یک درخت باغی را معطر دارد و از آن
گذشتہ گل کیوڑہ است کہ بہیارت و اندام غیر مکررست بومی او در تندی و تیزی بدرجہ ایست کہ از بوے مشک سچ کمی نداد و دیگر برای میل
کہ در بو از عالم یاسمن سفیدست غایتاً برگمالیش دوسہ طبقہ بر روی ہم واقع شدہ دیگر گل مولسری ست کہ درخت آن نیز بسیار خوش
اندام و موزون و سایہ دارست و بوے گل آن در نہایت لطافت و دیگر گل سیوتی کہ از عالم گل کیوڑہ است غایتاً کیوڑہ خاردارست و
سیوتی خارندارد رنگ آن زردی مائل ست و کیوڑہ سفید رنگ ست ازین گلہا و از گل چنبیلی کہ یاسمن سفید ولایت ست روغنہا
خوشبو میسازند و دیگر گلہا ست کہ ذکر آن طولی دارد و درختان سر و عنبر و چنار و سفید آمد مید مولہ کہ ہرگز در ہندوستان خیال نکرده بود
بہر سیدہ و بسیار شدہ و درخت صندل کہ خاصہ جزایر بود در باغات نشو نما یافتہ ساکنان اگرہ در کسب ہنر و طلب علم سعی مینغ دارند

و علوفه جمیع احدیان را از فرزاده پانزده و ماهیان کل شاگرد پیشه ده دوازده فرمودم و بر رانیه پردگیان سر برده عصمت والد نزرگوا خود بقدر حالت و نسبتی که داشتند از ده دوازده تاده و بست افزودم و بدد معاش اهل ای آنکه ممالک محروسه را که لشکر دعا اندیک قلم مطابق فرامین که در دست داشتند برقرار و مسلم گذاشتم و بمیران صایر جهان که از سادات صحیح النسب هندوستان است و از آنها منصب جلیل القدر صدارت پادشاهی بدو متعلق بود افزودم که همه روزارباب استحقاق را بنظر بگذرانند - دو آرد هم جمع کنه کاران که از دیر باز در قلعها و زندانها مقید و محبوس بودند آزاد نموده خلاص ساختم - و بساعت سعید فرمودم که سکه بر زر زنده و از طلا و نقره بوزنهاست مختلف زر را سکه کوک ساختند و سربیک را اجرا گانه نامی نهادم چنانچه مهر صد توله را نور شاهمی و پنجاه توله را نور سلطانی و بست توله را نور دولت و ده توله را نور کرم و پنج توله را نور مهر و یک توله را نور جهانی و نصف آنرا نورانی و ربع آنرا رواجی نام کردم و آنچه از جنس نقره سکه شد صد توله را کوکب طالع و پنجاه توله را کوکب اقبال و بیست توله را کوکب مراد و ده توله را کوکب بخت و پنج توله را کوکب سعد و یک توله را جهانگیری و نقشش را سلطانان در ربع آن را اشارت و در هم حصه را خیر قبول نامزد گردانیدم و همچنین از مس نیز برین حساب سکه کرده سربیک را بنامی معروف گردانید و بر هر یک صد توله و پنجاه توله و بیست توله و ده توله این ابیات آصف خان فرمودم که نقش نمودند و بر یک روئے آن این بیت سکه شد

نخط نور بزرگک تقدیر | رقم زرشاه نورالدین جهانگیر

و در فاصله مصرعها کلمه در طرف دیگر این بیت که شعر بر تاریخ سکه است نقش گشته

شاید چونوزین سکه نورانی جهان | آفتاب مملکت تاریخ آن

و در میان هر دو مصرع ضرب تمام دهنه بجزی دهنه جلوس و سکه نور جهانی که بعضی مهر معمول است و در وزن ده دوازده زیاده بران این بیت امیرالامرا قرار گرفت

روئے زر را ساخت نورانی بزرگ مهر و ماه | شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر بادشاه

چنانچه بر هر روئے یک مصرع نقش گشت و قید ضرب تمام دهنه بجزی دهنه جلوس شده سکه جهانگیری نیز که در وزن ده دوازده زیاده است و برابر روئیه اعتبار شده بدستور نور جهانی مقرر گشت و وزن توله مطابق دو نیم مثقال معمول ایران و توران است - تاریخها بخت جلوس من گفته بودند همه را نوشتن خوش نیلاد بهمن تاریخی که مکتوب خان داروغه کتابخانه و نقاش خانه که از بنده هست قدیم من است گفته بود اکتفا نمودم

صاحبان

ہما جعفران ثانی شاہنشاہ جہانگیری	با عدل و داد و شبست تخت کامرا	اقبال و نخت و دوح و شکوہ و لہر	پیشکش کمر خدمت تہہ بہ شادمانے
سال جلوس شاہی تاریخ شد چو نہا	اقبال سر پائے ہما جعفران ثانی		

بفرزند خسر و یک لک روپیہ مرحمت شد کہ در بیرون قلعه خانہ منعم خان خانخانان را بجست خود عمارت نماید و ایالت و حکومت پنجاب را بہ سید خان کہ از امر اسے معتبر و صاحب نسبت پدر من بود عنایت نمود اصل او از طائفہ مغل ست پدران او در پیش پدران ما خدمت کردہ اند و در وقت رخصت چون مذکور شد کہ خواہم سرایان اوستم پیشہ اند و بر زیرستان و مسکینان تعدی می نمایند با و پیغام فرستادم کہ عدالت ما از سچکس تم بر نمی دارد و در میزان عدل خوردی و کلانی منظور نیست اگر بعد ازین از مردم او بر کسے ظلم و تعدی رود گو شمال بے انتفاتی خواهد یافت۔ دیگر بہ شیخ فرید بخاری کہ در خدمت پدر من میر بخشی بود خلعت و شمشیر مرصع و دو دات و قلم مرصع لطف نمودہ بہمان خدمت مقرر داشتیم و بجست سرفروزی او فرمودم کہ ترا صاحب اسبقت و القلم میدانم و مقیم را کہ پدر من در آخر عهد خود خطاب وزیر خانی دادہ و وزارت ممالک محروسہ سرفراز ساختہ بودند بہمان خطاب و منصب و خدمت ممتاز گردانیدم و خواجگی فتح اللہ نیز خلعت دادہ بدستور سابق بخشی ساختیم و عبد الرزاق معمر سے را ہم با آنکہ بے سبب و جہتی در ایام شاہزادگی خدمت مرا گذارشتہ نزد پدرم رفته بود بدستور قدیم بخشی ساختہ خلعت دادم و امین الدولہ کہ در ایام شاہزادگی خدمت بخشی گری داشت و بے رخصت من اگر نختہ بخدیست پدر بزرگوارم رفته بود نظر بر تقصیرات او کردہ خدمت آتش بگی کہ در ملازمت پدرم داشت با و فرمودم و ارباب خدمات و مہمات از بیرونیان بدستور سے کہ در خدمت پدر من بودند ہمہ را بحال خود گذارستم و شریف خان کہ از خوردگی با من کلان شدہ و در ایام شاہزادگی او را خطاب خانی دادہ بودم و در وقتیکہ از آلہ آباد متوجہ خدمت والد بزرگوار خود شدم نقارہ و تومان وقوع بد و مرحمت نمودہ بہ منصب دو ہزار دپانصدی او را سرفراز نمودہ و حکومت و دارائی صوبہ بہار و حل و عقد آن ولایت بہ قبضہ اختیار او گذارشتہ بد انصوب مرخص گردانیدہ بودم پانزدہ روز از جلوس گذشتہ در چہارم رجب سعادت ملازمت دریافت از آمدن او خاطر بغایت فرحناک گشت چرا کہ نسبت بندگی او بمن جایست کہ او را بمنزلہ برادر و فرزند و یار و صاحب میدانم چون اعتماد کلی بر احوال و عقل و دانائی و کار دانی او داشتیم او را وکیل و وزیر اعظم ساختہ خطاب و الاسے امیر الامرائے کہ در نوکر ہیا خطابے مافوق این بنا شد و منصب پنجزاری ذات و سوار سر بلنہا گردانیدم بہر چند منصب او گنجایش داشت کہ زیادہ برین مقرر گردد و غایتاً خود بہر ض رسانید کہ تا از من خدمت نمایانے بوقوع نیاید از منصب مذکور زیادہ نخواہم گرفت چون حقیقت اخلاص بندہ ہاے پدرم ہنوز بواقعی ظاہر نہ گشتہ و از بعضے تقصیرات و غلط بینی ہا و ارادہ ناشایستہ کہ مرضی در گاہ خالق و پس خاطر خلاق نبود سزودہ خود بخود شرمندہ و شرمسار بودند و با آنکہ در روز جلوس تقصیرات

ہمہ را عفو نموده بان خود قرار داده بودم کہ بازخواست امور گذشتہ نشود و بنا بر توہمی کہ در خاطر از ایشان قرار گرفته بود امیر الامرا را حافظ و نگهبان خود میدانستم اگر چه نگاہبان جمع بندہ ہا اللہ تعالیٰ است خصوصاً بادشاہان را کہ وجود ایشان باعث رفاهیت عالم است پدید خواہم عہد لہم کہ در فن تصویر بے بدل زمان خود بود از حضرت جنت آشیانے خطاب شیرین فانی یافتہ در مجلس ہمایون ایشان رتبہ مجاہدست و مصاحبت داشت و از مردم اعیان شیرازست والد بزرگوارم بنا بر سبق خدمت عزت و خرمیت اورا بسیار میداشتند و راجہ مان سنگھ را کہ از امرای معتبر و معتمد پدرم بود و اورا درین خاندان عظیم الشان نسبتہا و وصلتہا دست داده چنانچہ عمہ او در خانہ پدرم بود و ہمیشہ اورا من خواستہ بودم کہ خسرو و ہمیشہ اش سلطان التسلیم کہ اولین فرزند من است از تو ولد یافت بدستور سابق حاکم صوبہ بنگالہ ساختم با آنکہ بہجت بعضی امور کہ واقع شدہ گمان این عنایت در حق خودنداشت بہ خلعت چار قب و شمشیر مرصع داسپ خواہم سرفراز ساختہ روانہ آن ولایت کہ جاسے پنجاب ہزار سوارست گردانیدم پدرش راجہ بھگوانداس و پدر کلانش راجہ بہار امل نام داشت اول کسی کہ از راجپوتان کچو اہم شرف بنا گی پدر من دریافت راجہ بہار امل بود و در راستی و درستی اخلاص و نسبت شجاعت از قوم خود اقبیاز تمام داشت بعد از جلوس چون جمع امرایا جمعیتہا سے خود در درگاہ حاضر بودند بخاطر رسید کہ این لشکر اور خدمت فرزند سلطان پرویز بہ نیت غراب سرتاناکہ از بد کرداران شاید و کفار غلیظ ولایت ہندوستان است و در عہد پدرم مکرراً افواج بر سر او تہین یافتہ بود و دفع او بصرہ گشت بانیہ شہ در ساعت رسید فرزندند کہ در آنجملتہا سے فاخرہ و کمر شمشیر مرصع و کمر خنجر مرصع و تسبیح مروارید کہ بالعلہا سے گران بہادر یکہ سلک بود و ہفتاد و دو ہزار روپیہ قیمت داشت و اسپان عراقی و ترکی و فیلان نامی سرفراز ساختہ رخصت نمودم تربیت ہست ہزار سوار آمانہ تکمیل با امرای سرداران عمدہ بدین خدمت متعین گشتند اول آصف خان را کہ در عہد پدرم از بندہ ہا سے مقرب بود و دستہ بخندستہ بخشی گری قیام واقہ ام می نمود و بعد از ان دیوان با استقلال شہ فاختہ از پایہ امارت بمرتبہ وزارت رسانیدم و منصب اورا کہ دو ہزار پانصہا می بود پنج ہزاری ساختہ تا لہن پرویز گردانیدم و بہ خلعت و کمر شمشیر مرصع داسپ و فیل اورا سربلند نمودہ حکم کردم کہ جمع منصبہ اران خرد و بزرگ از صلاح و صوابدید او سیردن نروند عبد الرزاق معمور سے راجبشی و مختار بیگ عمومی آصف خان را دیوان پرویز ساختہ دیگرہ راجہ جگنا تھ پسر راجہ بھلال کہ منصب پنج ہزاری داشت خلعت و کمر شمشیر مرصع لطف نمودم دیگرہ اناشکر را کہ عموزادہ رانا است و پدرم اورا خطاب رانائی دادہ بودند و بخو استند کہ بہر اہی خسرو بر سر رانا فرستند و در ہمان ایام شہنشاہ شد بہ خلعت و کمر شمشیر مرصع دادہ ہمراہ نمودم دیگرہ مادھو سنگھ برادر زادہ راجہ مان سنگھ و راولسال درباری باین اعتبار کہ ہمیشہ در درگاہ حاضر می بودند و از راجپوتان سیکھاوٹ و از بنو ہا سے معتمد پدرم بودند علم عنایت

شد و این سرد و منصب سه هزاری سرفراز بودند و دیگر شیخ رکن الدین افغان که او را در ایام شاهی اردوگی شیرخان خطاب داده بودم از طایفه
 یا نصیری به منصب سه هزار و یا نصیری ممتاز ساختم شیرخان صاحب قبیله و بغایت مردانه است و در نوکری او بزرگ دستش به شمشیر افتاده بود
 و دیگر شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل و ما سنگه نیره راجه بان سنگه در ایدخان پسر صادق خان و وزیر جمیل و قراخان ترکمان که هر کدام منصب
 دو هزار می آید از وارند خلعت و اسپه پایاقه مرخص گشتند و دیگر منوهر که از قوم کچو ایسان سیکھاوٹ است و پدر من در خردسالی باو عنایت
 بسیار میکردند فارسی زبان بوده با آنکه از کتابه آدم در آنک نهم هیچ یکی از قبیله او نمی توان کرد خالی از نمی نیست و شعر فارسی میگوید این بیت است

غرض از خلعت سایه همین بود که گنجه | ابو حضرت خورشید پاسه خود نه نهد

بدانصوب رخصت یافت اگر تفصیل مجموع منصبداران و بندها که درین خدمت تعیین یافته اند و حالت و نسبت و منصب هر یک
 مذکور گردد سخن بد و در دراز خواهد کشید بسیار که از نزدیکان و خدمتگاران نزدیک و امر ازادگان و خان زادان و راجه چومان کار طلب
 درین خدمت بجوابش خودها انتماس همراهی نمودند و دیگر از احدی که عبارت از یکماست نیز تعیین گشت مجله نوبت مرتب یافت که اگر
 توفیق رفیق شان گردد با هر یک از سلاطین صاحب اقتدار مخالفت و سازعت توانند نمود

سپاهی نزار آمد از هر کران	بزم از بلان جهان جانستان	نه از رنگ شان بیم بر تیغ تیز	نه از آب باک و نه ز آتش گریز
بمردی یگانه بر کوشش کرده	بمردم سندان بر حمل کوه		

چون در ایام شاهی اردوگی بنا بر کمال احتیاط همه از ترک خوردن با میرالامرا سپرده بودم و بعد از رخصت نمودن او بصوبه بهار به پرویز سپردم
 الحال که او بخدمت رانام مرخص گشت بدستور قیام با میرالامرا خواهد شد و پرویز از حبیبه صاحب جمال زینخان کو که در نسب همسنگ
 مرزا عزیز کو که بود در سال سی و چهارم از جلوس حضرت عرش آشیانه در بلده کابل بعد از دو سال و دو ماه از ولادت خسرو تولد یافت
 و بعد از آنکه بعضی فرزندان او متولد شدند در حجت ایزدی ایشان را در یافت از کرسی که از دو مان اٹھورا است و خرسه بود آمد
 بهار با نو سگم نام و از جلوت گسائین و خرم و تهر راجه سلطان خرم در سنه سی و شش از جلوس همایون والد بزرگوارم مطابق سنه نه صد و
 نود و نه هجری در بلده لاهور عالم را بوجود خود خرم ساخت رفته رفته بحسب سن در احوال او ترقیات ظاهر گشت خدمت والد بزرگوارم
 از همه فرزندان بیشتر میکرد و ایشان از دو از خدمت او بسیار راضی و شاکر بودند و همیشه سفارش او بمن میکردند و بارها میفرمودند که او را
 بفرزند ان دیگر تو میگوئی نسبت نیست درین را فرزند حقیقی خود میدانی بعد از ان که بعضی فرزندان او تولد یافته در آردان صبی بر حجت ایزدی
 پیوستند در عرض یکماه دو پسر از خواصان تولد یافتند یکی را جهاندار و دیگر را شهریار نام نهادم در همین ایام عرض داشت سجد خان طینی

بر زخصت مرزاغازی کہ از حاکم زادہ ہاسے ولایت طحٹھہ بود در سب فرمودم کہ چون پدر من بمشیرہ اورا بنفرزند خسر و نامزد نموده اند انشا اللہ تعالیٰ چون این نسبت بوقوع آید اورا زخصت خواہم نمودہ پیش از بادشاہ شدن یکسال بخود قرار داده بودم کہ در شب جمعہ ترکب خوردن شہزادہ تشوم از ورگاہ آئی امیدوارم کہ تاجہات باقی باشد مراد بن قرار داد استقامت بخشا بیست ہزار روپیہ بمرزا محمد رضا سے بندرداری دادہ شد کہ بقصر اورا باب احتیاج دہلی تقسیم نماید بہ وزارت ممالک محروسہ را از قرار مناصبہ بخان بیگ کہ اورا در ایام شاہزادگی بختاب وزیر الملکی سرفراز ساختہ بودم و بوزیر خان طفولین نمودم شیخ فرید بخاری را کہ چہار ہزاری بود چہ ہزاری کردم را اس کچھو ایہ را کہ از رعایت یافتہا پذیرن بود منصب دو ہزاری داشت بسہ ہزاری سرفراز ساختم و بہ میرزا شتم پسر میرزا سلطان حسین پسر زادہ شاہ اسمعیل حاکم قندھار و عبد الرحیم خان خانان ولد بیہم خان و ایرج دواراب پسران دو دیگر امراسے تعینات دکن خلعتہا فرستادم و بر خوردار پسر عبدالرحمن موید بیگ را چون بے طلب بدرگاہ آمدہ بود حکم نمودم کہ بجایگزین خود معاودت نماید

از ادب و درست فتن بے طلب در بزم شاہ | ورنہ پاسے شوق را مانع درود یواری نیست

بگاہ از جلوس ہمایون گذشتہ لالہ بیگ کہ در آوان شاہزادگی خطاب باز بہادری یافتہ بود سعادت ملازمت دریافت منصب او کہ ہزار و پانصدی بود چہار ہزاری قرار یافتہ بعدا جب صوبگی صوبہ بہار سرفراز گردید و بیست ہزار روپیہ باو عنایت نمودم باز بہادری از شاہ بندہ بخلان سلسلہ ماست پدرش نظام نام داشت و کتابدار حضرت جنت آشیانے بود کیشود اس مادر را کہ از اچوتان ولایت میرٹھ است و در اخلاص از اقران خود پیشی دار و بہ منصب ہزار و پانصدی از اصل و اصنافہ سرفراز ساختم بعدا اودا نا یان اسلامیہ فرمودم کہ مفرد است اسماسے آئی را کہ در یادگر فتن آسان باشا جمع نمایند تا آنرا در خود سازم و در شہاسے جمعہ با علما و صلحا و درویشان و گوشہ نشینان صحبت میدادم چون قلیچ خان کہ از بندہ ہاسے قدیم دولت والد بزرگوارم بود بدارائی و حکومت صوبہ بجات تعین یافت یک لکھ روپیہ بدخرج گویان باد مرجمت نمودم و میران ہر جہان را کہ از ایام طفولیت در وقتیکہ درس چہل حدیث و حدیث شیخ عبدالغنی کہ ذکر احوال او در کتب نامہ تفصیل مذکور است میخواندم و اورا بنسبہ خایفہ خود میداختم تا امر فر در مقام اخلاص و یکسختی بود از منصب دو ہزاری بہ منصب چہار ہزاری رسانیدم در ایام شاہزادگی قبل از وقوع بیماری والد بزرگوارم و در ایام بیماری ایشان کہ اسے ارکان دولت و امراسے ذی شوکت تزلزل گشتہ ہر یک را سوداسے و بخاطر فرار گرفتہ بود و میخواستند کہ باعث امری گردند کہ بجز خرابی و دولت نتیجہ نہ داشتہ باشد و در خود خدنگار و جانپساری تقصیرے نکردہ عنایت بیگ را کہ در دولت پدر من بہ تہای مدید دیوان بیوتات بود و منصب ہفتصدی داشت بجای وزیر خا وزیر نصف ممالک محروسہ ساختہ بختاب والاسے اعتماد اولہ و بہ منصب ہزار و پانصدی بہرہ مند ساختم و وزیر خان را بدیوانی صوبہ بنگالہ و

بگاہ

قرآن مجید آنجا معین ساختم، بیرواس را کہ در ایام پدرم خطاب رای زبان یافته بود در اجسہ بکرم حاجت کہ از راجہاے معتبر بندہ وستان بود و در صد
 نجوم بندہ در عهد اولتہ شدہ است خطاب دادہ میرانش خود ساختم و حکم کردم کہ ہمیشہ در تو بچانہ رکاب پنجہ ہزار توپچی و سہ ہزار ارابہ توپ مستعد
 و دادہ سر انجام نماید بکرم حاجت مذکور از طائفہ کہتر یا نست در خدمت پدر من از مشرفی فیلخانہ بہ دیوانے در تہہ امرائی رسید خالی از توشہ سپاہگیری
 و در بری نیستت بیستم پسر خان اعظم را کہ دو ہزار می بود و ہزار و پانصدی ساختم چون ارادہ خاطر آن بود کہ اکثر بندہ ہای اکبری و جہانگیری ہنستت
 مطلب خود کا میاب گردند بہ بخشیان حکم نمودم کہ ہر کس وطن خود را بجاگیر خود میخواستہ باشد بعضی رسالتہا مطابق تورہ و قانون جنگیزی
 آن بحال بموجب ال تمنا بجاگیر او مقرر گردد و از تغییر و تبدیل ایمن باشد بہ آبا و اجداد ما ہر کس جاگیری بطریق ملکیت عنایت میکردند و فرمان
 آنرا بہر حال تمنا کہ عبارت از مہری ست کہ بہ شجرہ بنزدہ باشند مزین میساختہ اند من فرمودم کہ جاسے ہر را طلا پوش ساخته مہر مذکور را بر آن
 نند و اکنون تمنا نام نہادم بیوز اسلطان پسر میرزا شاہر رخ بنیرہ بیوز اسلیمان کہ از فرزند زاد ہاے میرزا سلطان ابو سعید ست و بدتہما
 حاکم بدخشان بود از دیگر پسران او برگزیدہ و از پدر بزرگوار خود التماس کردہ گرفتہ در خدمت خود کلان ساختہ ام و او مادر جرگہ فرزندان
 خود می شمارم بہ منصب ہزاری سرفراز ساختم بجا و سنگھ پسر راجہ مان سنگھ را کہ قابل ترین ارلاد است بہ منصب ہزار و پانصدی از اصل
 و اضافہ ممتاز گردانیدم بہ زمانہ بیگ پسر غیور بیگ کابلی را کہ از خورد سالی خدمت بارسن میکرد و در ایام شاہزادگی از پلہ احدی بہ منصب
 پانصدی رسیدہ بود خطاب مہا بتخانی دادہ بہ منصب ہزار و پانصدی انبیا زنجشیدم و خدمت بخشگی گری شاگرد پیشہ بد و مقرر گشت بہ زان
 نر سنگھ دیو از راجہومان بندیلہ کہ رعایت یافتہ من ست و در شجاعت و نیک ذاتی و سادہ لوحے از امثال و اقربان خود امتیاز تمام دارد
 بہ منصب سہ ہزاری سرفرازی یافت و باعث ترقی و رعایت او آن شد کہ در اواخر عہد پدر بزرگوارم شیخ ابو افضل را کہ از شیخ زاد ہاے
 ہندوستان بہریت فضل و دانائی امتیاز تمام داشت و ظاہر خود را بزبور اخلاص آراستہ بہ قیمت گران سنگ بہ پدرم فروختہ بود از صوبہ دکن
 طلب داشتند و چون خاطر او بمن صاف نبود و ہمیشہ در ظاہر و باطن سخنان مذکور میساخت و در بین ایام کہ بنا بر افساد فتنہ انگیزان خاطر
 مبارک والد بزرگوارم فی الجملہ از من آزر دگی داشت یقین بود کہ اگر دولت لازمست در باید باعث زیادتی آن غبار خواہد گشت و مانع
 دولت موافقت گردید و کار بجاسے خواہد رسانید کہ بضرورت از سعادت خیر مت محروم باید گردید چون ولایت نرسنگھ دیو بر سر راہ او واقع
 بود و در ان ایام در جرگہ نمردان جا داشت باد پیغام فرستادم کہ اگر سر راہ بران نفسہ فتنہ انگیز گرفتہ اورا نیست و نا بود ساز در رعایت ہائے
 کلی از من خواہد یافت تو فین رفیق او گشتہ در حینی کہ از حوالی ولایت او میگذشت راہ براد بست و بانذک تردد سے مردم اورا پریشان و
 متفرق ساختہ اورا بقتل آورد و سر اورا در آہ آب و نرد من فرستاد اگر چہ بمعنی باعث آزر دگی خاطر مشرف حضرت عرش آشیانے گردید غایتاً

این کار کرد که من بے ملاحظہ و وعدہ غمہ خاطر غربت آستان بوس در گاہ پدر خود کردم و رفتہ رفتہ آن کدورتها بصفا بسدل گریدید و میر
 ضیاء الدین قزوینی را کہ در ایام شایزادگی از خدمات و دولت خواہی باوقوع آمدہ بود ہزاری ساختم و بشرط طویلہ حکم شد کہ ہر روزی اسب
 بخت بخش حاضر بیاختہ باشد و میرزا علی اکبر شاہی را کہ از جوانان قرار داوہ الوس و ملی ست بہ منصب چہار ہزاری ممتاز ساختہ سرکار
 منصبی را بجایگزین نمودم و روزی بہ تقریبی امیر الامرا این سخن بعرض رسانید و مرا بنہایت خوش آمد چنین گفت کہ دیانت و بی دہانتی
 مخصوص نقد و جنس نیست بلکہ از نمودن حالتی کہ در آشنایان نباشد و پنهان داشتن استعدا دے کہ در بیگانگان باشد نیز بے دہانتی
 است الحق سخن درستی است بیاید کہ تقریباً را آشنا و بیگانہ منظور نباشد و حالت ہر کس را چنانچہ بیاید بعرض میرسانید ہ باشند
 در وقت رخصت بہ پرویز گفتہ بودم کہ اگر انا خود با پسر گلان او کہ کرن نام دارد بلا زمت آن فرزند آید و در مقام اطاعت و بندگی
 باشد تعرض بولایت او نرسانند و عرض ازین سفارش دو مقدمہ بود یکے آنکہ چون ہمیشہ تسخیر ولایت ما و التبر پیش نہاد خاطر اقدس والد
 بزرگوارم بود و در ہر مرتبہ کہ غریب فریودند موانع روے داد اگر این مهم یک گونہ صورتی بگیرد و این خدشہ از خاطر دور گردد و پرویز را
 در ہندوستان گذاشتہ بمیامن توفیقات انہی روانہ ولایت موروثی کردم خصوصاً درین ایام کہ حاکم مستقل دران دیار نیست بانی خان نیز کہ
 بعد از عبدالعہ خان و عبدالمومن خان پسرانی اہل استقلال یافتہ بودند و شامشہ و کارولی محمد خان برادر او کہ الحال حاکم آن دیار است
 ہنوز نظامی نیافتہ است دیگر سرانجام مهم بیگار دکن کہ چون در عہد والد بزرگوارم بارہ ازان ولایت بخیر تسخیر درآمدہ آن ملک را بنہایت
 ایزد سبحانہ یکبارہ در تحت تصرف در آورده داخل ممالک محروسہ سازم امید بکرم اللہ تعالی آنکہ این ہر دو غربت روزی گزد

ہفت اقلیم از بگیرد بادشاہ | ہمچنان در بند تسلیم دگر

میرزا شاہرخ میرزا سلیمان حاکم بدخشان را کہ قرابت قریبہ باین سلسلہ دارد و در بلا زمت پدرم چہزاری بود بہ منصب ہفت ہزاری
 اقباز بخشیدم و میرزا بسیار ترک طبیعت سادہ لوحے ست پدر این اورا بسیار عزت میداشتند و ہر گاہ فرزند ان خود را حکم داشتند منفرودند
 اورا ہم بدین عنایت سر بلند میساختند باوجود نسا و طلبیہا سے بدخشان درین قریباً میرزا پدم و دوسوسہ ایشان از راہ رفتہ اصلاً
 ترکیب امرے کہ باعث غبار خاطر باشد نشدہ صوبہ مالوہ را بدستورے کہ پدرم اورا مرحمت کردہ بودند بر قرار داشتم و خواجہ عبدالعہ
 کہ از سلسلہ نقشبندیہ است و در ابتدا سے ملازمت احدے بود رفتہ رفتہ منصب او بہ پلہ ہزاری رسید ہموچھے بخدمت پدرم رفت
 اگرچہ سعادت خود میداشتم کہ ملازم مردم من بخدمت ایشان روند غایتاً چون بے رخصت از این عمل مزورہ بارہ خاطر ازان
 کران بود باوجود چنین بے حقیقتی منصب و جاگیرے کہ پدرم با و از انی داشتہ بودند بر قرار گذاشتم اما نفس الامر آنست کہ از جوانان

ممالک

مردانہ کار طلب است اگر این تفصیر از دیوانہ غمی آمد جوان بے علیہ بود ابو الہدی اوزبک کہ از مردم ترارداده ما در انہرست و در زمان
عبد المؤمن خان حاکم مشہد بود بہ منصب ہزار و پانصدی سرفراز گشت بہ شیخ حسن لیسر شیخ بہا است کہ از آوان طفولیت تا امروز ہمیشہ
در ملازمت و خدمت من بود و در ایام شاہزادگی بختاب مقرر بخانی سر بلندی داشت در خدمت بسیار چست و چالاک بود و در شکار با
پیادہ در جلوسے من را ہمہاے دور را قطع میکرد و تیر و تفنگ را خوب می اندازد و در جہاں سزا بد عمد خودست پدر ان او ہم این عمل را
خوب وزیریدہ بودند بعد از جلوس بنا بر کمال اعتماد سے کہ با و دہم خدمت آوردن فرزند ان و متعلقان بر ادرم و اینال بہ بر ہا پور
فرستادم و بخانخانان بست و بلند و نصلح سو مند پیغام وادم مقرر بخان این خدمت را چنانچہ بالست در اندک مدتی بتقدیم
رسانید و رفع دغدغہا سے کہ در خاطر خانخانان و امرا سے انجاما کرده بود و انمودہ باز ماند ہا سے بر ادرم را بہ صحت و سلامت با کار خانجا
و احوال و اسباب در لاہور آوردہ نظر گذرانیدہ نقیب خان را کہ از سادات صحیح النسب نزدین ست و غیاث الدین علی نام دارد بہ
ہزار و پانصدی سرفراز سلیم پدتم اورا بختاب نقیب خانی اقباز بخشیدہ بودند در خدمت ایشان قرب و منزلت تمام داشت در
ابتداء سے جلوس پیش او بعضے مقدمات خواندہ بودند بدین تفریب اورا خواند مخاطب ساخته میفرمودند و در علم تاریخ و بیج اسامی رجال
نظر و عدیل خودند اردامرزشل او مورخے در معمورہ عالم نیست از ابتدا سے آفریش تا امروز احوال ربیع مسکون بر ذکر دار و این قسم
حافظہ مگر اند تعالے بہ کسی کہ است کند بہ شیخ کبیر را کہ از سلسلہ حضرت شیخ سلیم ست بنا بر شجاعت و مردانگی در ایام شاہزادگی بختاب
شجاعت خانی سرفراز ساخته بودم در نیولا بہ منصب ہزاری تراز گردانیدم بہ در بست و ہفتم شعبان از پسران اکبیر اراج ولد بگواند اس
عمومی را جہان سنگہ امرغیب روسے داد این بے سعادتان کہ ابھی رام و بچے رام و شام رام نام داشتند در نہایت بے اعتمادی
بودند با وجود سے کہ از ابھی رام مذکور بے اندام بہار روسے دادہ بود انماض علین از تفصیرات انمودہ بودم چون درین تاریخ برض
رسید کہ این بے سعادت می خواہد کہ نسا و فرزند ان خود را بے رخصت بوطن روانہ سازد و بعد از ان خود نیز فرار نمودہ براناکہ
از ناد و نخواستہان این دودہ است پناہ بردارند اس و دیگر امرا سے مراجعت را گفتم کہ اگر از شما بیان کسی ضامن شود منصب جاگیر
این بد بختان بر قرار شدہ گنایان گذشتہ را عفو نمایم از غایت شور بخشی و بد طینتے آنہا بچکس ضامن نشد با میر الامرا فرمودم
کہ چون کسی شضمین سلوک و معاش این تیرہ بختان بخشود تا بہر سیدن ضامنی حوالہ کی از بندہ ہای در گاہ باشند امرا اینہا را با بہر ہم خان
کا کہ در ثانی الحال بختاب دلاور خانی سرفراز گشت و حاکم لیسر تانہی منگی کہ بختاب شمنو از خانی داشت سپرد چون انہا خواستند کہ براق
از جہانان دور سازند در مقام مانعتہ در آمدہ پاس مراتب ادب نگاہ نہ داشتند و باتفاق نوکر ان خود در مقام عہدہ و جنگ شدند

کہ چند سے از متقدمان ہمراہ می بودند یکی از آنها ابو بود هرگز در عمر خود چيزی از کیفیات نه خورده است و این معنی را در ایام جوانی ملزم گشته
 عنقریب بر تائب بلند سر نزاری خواهد یافت و منصب سه هزاری نیز عنایت نمود : فریدون پسر محمد قلی خان بر لاس را که هزاری بود به
 دو هزاری سر بلند ساختم فریدون از اصبیل زادگاه او س پنجتالی است خالی از جرات و مردانگی نیست : شیخ با نیرید نیریه شیخ سلیم را
 که دو هزاری بود منصب سه هزاری عنایت نمود اول مرتبه کسی که به بن شیر داد والدہ شیخ با نیرید بود اما زیادہ از یک روز نیست :
 روزی از بنڈتان کہ عبارت از دانا پان ہنودست پرسیدم کہ اگر منتہا سے دین شما بر فرود آمدن ذات مقدس حق تعالی است
 در وہ پکار مختلف بطریق حلول آن خود نزد ارباب عقل مرود دست و این مفسدہ لازم دارد کہ واجب تعالی کہ بجز از جمیع تعینات است
 صاحب طول و عرض و عمق بوده باشد : اگر مراد ظہور نور الہی است درین اجسام آن خود در ہمہ موجودات مساوی است و باین وہ پکار
 مختص نیست : اگر مراد اثبات صفتی از صفات الہی است درین صورت ہم تخصیص درست نہ زیرا کہ در ہر دین داین صا جان معجزات
 و کرامات ہستند کہ از دیگر مردمان زمان خود بدانش و فراست ممتاز بوده اند بعد از گفت و شنود بسیار ورود و بدل بشمار خدائی خدا
 منزہ از جسم و چون و چگونه معرفت گشتند و گفتند کہ چون اندیشہ ما در اوراک ذات مجرد ناقص است بے وسیلہ صورت راہ بہ معرفت
 اولی بریم و این وہ پکار را وسیلہ شناخت و معرفت خود ساختہ ایم پس گفتم این پکار ہا کی شمارا وسیلہ مقصود بہ معبود تو انست بودہ
 پذیر من در اکثر اوقات با دانا پان ہر دین و مذہب صحبت میداشتند خصوصاً با بنڈتان و دانا پان ہند و با آنکہ آئی بودند از کثرت
 مجالست با دانا پان و ارباب فضل در گفتگو با چنان ظاہر میشد کہ هیچ کس بے بامی بودن ایشان نمی برد بد قافی نظم و شعر چنان
 میرسیدند کہ مافوستے بران تصور نبود حلیہ مبارک ایشان در قد بجد وسط بلند بالاسے راداشتند و گندم گون چشم و ابرو سیاہ
 بودند بلاحت ایشان بر صباحت زیادتی داشت و شیر اندام و کشادہ سینہ و دست و بازو ہا دراز و بر پرہ منی چسب خالی کوبین
 داشتند بغایت خوش نما برابر نیم نحو و میانہ جمعی کہ در علم قیافہ صاحب مہارت بودند این خال را علامت دولتہا سے عظیم و اقبالیہا سے
 جسم میداشتند آواز مبارک ایشان نہایت بلند بود و در تکلم و بیان نمکی خاص داشتند و در اوضاع و اطوار مناسبے باہل عالم نہ داشتند
 فرایندی از ایشان ہویدہ بودہ

ہم بزرگی در جب ہم بادشاہی در لب	کو سلیمان تادرا انگشتش کند انگشتری
بعد سے ماہ از تولد من ہمیشہ ام شاہزادہ خانم از سلم یکے از خواصان تولد یافت و اورا ابو اللدہ خود مریم مکاسے سپردند بعد از وہ پسر سے ہم از یکے از خواصان و خدمتگار ان متولد گردید اورا شاہ مراد نام گردانیدند چون تولد او در کوہستان فتح پور روسے دادہ بود	

اور اپہاری مخاطب بسا نھند در دقینکہ والد بزرگوارم اور ابہ تسخیر دکن فرستادہ بودند بواسطہ مصاحبت ناخسان افراط شراب را
 بحدے رسانید کہ در سن سی سالگی در نواحی جالنا پور از ولایت برار بر حمت حق پوست حلیہ او سبز رنگ لاغر اندام قدش بدرازی
 مائل تکلیف و وقار از اوضاع عیش ظاہر و شجاعت و مردانگی از اطوارش باہر شد در شب چہار شنبہ دہم جمادی الاول ۹۶۹ ھ ہفتاد و نہ
 از خواہی دیگر پسر بہ وجود آمد اور او اینال نام نہاد چون تولد او در اجمیر در خانہ یکے از مجاوران آستانہ متبرکہ خواجہ بزرگوار خواجہ
 معین الدین چشتی کہ شیخ و اینال نام داشت وقوع یافت بہمان مناسبت بد اینال دو سوم گشت بعد از فوت برادرم شاہ مراد
 در اواخر عمد اور ابہ تسخیر دکن فرستادند و خود ہم از عقب متوجہ گشتند در ایامے کہ والد بزرگوارم قلعہ اسیر را محاصرہ داشتند باجمعی
 کثیر از امرایان مثل خانخانان و اولاد او و میرزا یوسف خان و دیگر سرداران قلعہ احمد نگر در قبل داشت متعارف آنکہ قلعہ اسیر مفتوح
 گشت احمد نگر نیز بہرین او دیار دولت قاسمہ درآمد بعد از آنکہ حضرت عرش آشیانے بدولت و سعادت و نصرت از برہان پور
 بھوب دار الخلافت نصرت فرمودند آن ولایت را بد اینال دادہ اور ابہ ضبط و ربط آن محال گذاشتند او نیز بسنت ناپسندیدہ
 برادر خود شاہ مراد عمل نمود در اندک مدت در سن سی و سہ سالگی بہین افراط شراب در گذشت مردنش بد طورے شدہ بہ تفنگ
 و شکارے کہ بہ تفنگ کند میل تمام داشت یکی از تفنگہا سے خود را یکہ و جنازہ نام نہادہ بود در این بیت را خود گفتہ فرمود کہ بران
 نقش کنند

از شوق شکارے تو شود جان تر و تازہ | بر ہر کہ خورد تیر تو یکہ و جنازہ

بعد از آنکہ شراب خوردنش بحد افراط کشید و این معنی بخدمت پدیرم معروض گشت فراہین عتاب آئینہ باسم خانخانان صادر گردید و
 او بالضرورت در عدد منع شدہ خبر داران گذاشت کہ بواسطہ از احوال او با خبر باشند چون راہ شراب بردن بالکلیہ مسدود شد
 بہ بعضی خایہ تر گاران نزدیک ابرام بلکہ زاری کردن آغاز نہاد و گفت بھمت من بہر روش کہ ممکن باشد شراب می آوردہ باشند بر شد
 قلی تفنگچی کہ راہ خدمت نزدیکہ داشت فرمود کہ در بہین تفنگ یکہ و جنازہ شراب انداختہ بیار آن بے سعادت بامید رعایت ترکب
 این امر شدہ عرق دو آتشہ را در آن تفنگ کہ مدتہا بہ باروت و بوسے آن پرورش یافته بود انداختہ آورد و رنگ آہن نیز کہ از تیزی
 عرق تخلیل پذیرفتہ بود با دہین گشت بمحلا خوردن بہمان بود و افتادن بہمان

کسی باید کہ فاسلے بدنہ گیرد | و گر گیرد براسے خود بگیرد

دانیال جوان خوش قدے بود بغایت خوش ترکیب و نمایان نفیل و اسپ میل تمام داشت محال بود کہ پیش کسی اسپ و

سج

ذیل خوب بشنود کہ داد وواز و دیگر دو بہ نغمہ ہندی مائل بودگا ہے بزبان اہل ہند و باصطلاح ایشان شعرے میگفت بدبودی و بعد از
 تولد شدن دانیال از بی بی دولت شاد و دخترے متولد گشت شکر النساء بیگم نام نهادند چون در دامن تربیت والد بزرگوارم پرورش
 یافت بسیار خوب برآمد نیک فائے و رحم معبوم خلائق نظری و حبلی اوست از ایام طفلی و خرد سالی تا حال در محبت من بے اختیار است
 این علاقہ در میان کم خواہری و برادری خواهد بود و در طفلی اول مرتبہ چنانچہ عادت است کہ سینہ اطفال را می فشارند و قطره شیرے از آن
 ظاهر میشود سینہ خواہرم را فشارند قطره شیر برآید حضرت والد بزرگوارم فرمودند کہ بابا این شیر را بخور تا در حقیقت این خواہر تو بجای
 مادر تو ہم باشد عالم السراپردانا است کہ از آن روز باز کہ آن قطره شیر را نوشیدہ ام با علاقہ خواہری مہری کہ فرزند ان را با مادران میباشد
 آن مہر را در خود ادراک می نمایم و بعد از چندے دخترے دیگر ہم از بی بی دولت شادند کور بعالم وجود آمد بہ آرام بانو بیگم سہمی کردند
 ترا جشن فی الجملہ بگرمی دندی مائل است پدرم اورا بسیار دوست میداشتند چنانچہ اکثر بے ادبیہاے اورا بشرح ادب بر میداشتند و در نظر
 مبارک ایشان از غایت محبت بدنی نمود مگر امر اسر فرزند ساخته می فرمودند کہ بابا بخت خاطر من با این خواہر خود کہ بعزت ہند و ان
 لادلمن است یعنی عزیز پرورہ بعد از من بیاید بر دشمنے سلوک کنی کہ من با او میکنم تا ز اورا برداشتم بے ادبیہا دشوخی ہاے اورا بگذرانی
 او صفات حمیدہ والد بزرگوارم از حد توصیف و اندازہ تعریف افزونست اگر کتابہا در اخلاق پسندیدہ ایشان تالیف یا بد بے شبابہ
 تکلف و قطع نظر از مراتب پدرے و فرزندے اند کہ از بسیار آن گفته نیاید با وجود سلطنت و چین خزائن و دفاہین بردن از اندازہ
 حساب و قیاس و فیضان خلی و اسپان تازی یکسر مو در در گاہ آہی از پایہ فرد تنی قدم فرانا ندادہ خود را کترین مخلوقے از مخلوقات میدانستند
 و از یاد حق لحظہ غافل نبودند

دائماً ہمہ جا با ہمہ کس در ہمہ حال | میداد نغمہ چشم دل جانب یار

ارباب ظل مختلفہ را در وسعت آباد دولت بے بدیش جانجلاں سایر ولایات عالم کہ سیرے را بغیر از ایران و سنی را در روم و ہند و شا
 و توران جان بست چنانچہ در وایرہ وسیع انفضاس و حمت از دی جمع طوائف دارباب ملل را جاست بمقتضاسے آنکہ سایہ بیاید کہ
 بر تو ذات باشد در مالک محروسہ اش کہ ہر حدے بہ کنار دیاسے شور نشی گشتہ ارباب ملتانے مختلف و حقیقت ہاے صحیح و ناقص را
 جا بودہ راہ تعرض بستہ گشتہ سنی با شیعہ در یک مسجد و فرنگی با ہودی در یک کلیسا طرفی عبادت می سپردند و صلح کل شیوہ مقرر ایشان بود
 با میان دو جوان ہر طرفہ و ہر دین دامن محبت می داشتند و بعد در حالت و نمیدگی بہر کدام اتفاقات میفرمودند شہاے ایشان بہ بیدار
 میگذاشت و در روز ہا بسیار کم خواب بودند چنانچہ مدت خواب ایشان در شبانہ روزے از یک نیم پیر زیادہ نبود و بیداری شہا را

بازیافتی از عمر پیدا نستانند شجاعت و دلیری و دلاوری ایشان بغایتی بود که بر قبیلان مست سرکش سواری میفرمودند و بعضی قبیلان خونی را که ماده خود را نزد خود نمی گذاشتند با آنکه هر چند قبیل بد خو باشد تعرض بماده قبیل و قبیلان نمیرسانند در حالتی که قبیلانان و ماده قبیل را کشته باشند و او را نزد خود نگذارد و در قید اطاعت در می آوردند و بر دیوار سے یاد رختی که رگنذران قبیل مبادت را کشته از قید اطاعت آن برآمد میبود و از پہلو سے آن دیوار یاد رخت میگذاشت تکیه بر لطف ایزدی نموده خود را بر پشت اومی انداختند و بجز سوار شدن او را بقید ضبط در آوردند رام می نمودند مگر را یعنی مشایخه شد و در سن چهارده سالگی بر تخت سلطنت جلوس فرمودند و همیومی کافر که حکام افغان منصوب ساخته او بودند بعد از آنکه حضرت جنت آشیانے در دروازه خلافت دہلی شفقار شد با جمعیت شکرگت فراہم آورده با قبیلخانہ کہ در ان ایام بیچ یک از حکام عرصہ ہندوستان را نمود متوجہ دہلی گشت قبیلان و قلعہ این قضیہ حضرت جنت آشیانے ایشان را بجهت دفع بعضی از افغانان دہلی کوہ پنجاب تعیین فرموده بودند چون معذوق این مصراع کہ ہم بیان حال و ہم تاریخ رحلت و انتقال ست ع

ہمایون بادشاہ از بام افتاد

قرین حال ایشان گشت و این خبر بوسیلہ نظر جوئے بہ پدرم رسید بیرم خان انا لبق بود امرایانے را کہ در ان صوبہ با خدمت حاضر بودند جمع ساخته در ساعت بعد ایشان را در پرگنہ کلا نور از مصافات لاہور بر تخت سلطنت نشاندند ہیون چون بحوالی دہلی رسید تری بیگ خان و جمعی کثیر کہ در دہلی حاضر بودند جمعیت نمودند و در مقابلہ او صف آرا گشتند چون اسباب مقابلہ و مجادلہ دست فراہم داد لشکر با درہم آویختند بعد از کوشش و کشتش بسیار شکست بر تری بیگ خان و متعلان افتادہ فوج ظلمت بر افواج نور غلبہ کرد

ہمہ کار و پیکار و رزم ایزد است | کہ داند کہ فرجام فیروز کیست | از خون دلیران و گرد سپاہ | ازین لعل گون شد ہوا شد سپاہ

تری بیگ خان با شکست یا ہتھارہ از دوسے والد بزرگوارم پیش گرفتند چون بیرم خان با دوسہ فراسجے داشت اورا بہ بہانہ شکست و قصیر در جنگ مخاطب ساخته کارش با تھم رسانید دیگر بارہ بنا بر غرور سے کہ از قلعہ این فتح در دماغ آن کافر ملعون جا کرده بود با جمعیت و قبیلان خود از دہلی بر آمدہ متوجہ پیش گشت و رایات جلال حضرت عرش آشیانے از کلا نور بقصد دفع او توجہ فرمودند در حوالی پانی پتہ اجتماع فوج نور و ظلمت دست داد و در روز پنجشنبہ دوم محرم سنہ نہ صد و شصت و چہار مقابلہ و مقابلہ رود سے داد فوج ہیومی ہزار سوار دلاور خلی بود و غازیان لشکر منصور زیادہ از چہار ہزار بودند در ان روز ہیوم بر قبیل ہوا سے نام سوار بود ناگاہ تیر سے بر خشم آن کافر رسیدہ از پس سر او سر برد کرد لشکر او این حالت را مشاہدہ کردہ بہر بہت یافتند اتفاقاً شاہ قلی خان محرم با چند سے از دلاوران قبیلی کہ ہیوم بر بالاسے اوزخی بود رسیدند میخواستند کہ قبیلان را بہ تیر بزنند فریاد بر آورد کہ مرانہ کشید کہ ہیوم بر بالاسے این قبیل ست در حال اورا بہان بہت مجموعے

نزد حضرت عرش آشیانی آورده بپوشیدم خان عرض کرد که مناسب آنست که حضرت بدست مبارک خود تنگی برین کافر بزنند تا ثواب غزایانته
 در طرف راست فرامین غازی جزو اسم مبارک گردد فرمودند که من او را قبل ازین پاره پاره کرده ام و بیان میکنند که در کابل روزی پیش خواهم
 عهد ایضا شیرین قلم شتی تصویر میکروم صورتی در قلم من در آمد که اجزای او از یکدیگر جدا و متفرق بود یکی از نزدیکان پرسید که صورت کیست
 بر زبان من رفت که صورت همیواست دست خود را آلوده بخون او ساخته به یکی از خدمتگاران فرمودند که گردن او را بزنند از کشتهای
 لشکر مغلوب پنجزار به شمار در آمد سواست آنکه در اطراف وجوایب افتاده باشند به دیگر از کارهای نمایان آنحضرت فتح گجرات و ایلتار است
 که در آن راه فرموده اند در وقتی که میرزا ابراهیم حسین و محمد حسین میرزا و شاه میرزا ازین دولت روگردان شده بطریق گجرات رفته بودند
 تمام اهراسه گجرات و غننه طلبان آنجا و متفرق گشته قلعه احمد آباد را که میرزا عزیز کوکابان فوج قاهره در آنجا بود در قبل داشتند حضرت عرش
 آشیانی بنا بر اضطرار ایستاد جمعی الکادالیه میرزا مشارالیه داشت با جمعیت باو شاهانه بے توقع از دار الخلافت فتح پور متوجه گجرات
 میگرددند این نوع راه دور در آنکه بدو ماه قطع باید نمود در عرض نه روز گاه به سواری اسپ و گاه به سواری شتر و کهور بهیل سطره فرموده خود را
 بسریله رسانیدند چون بتاریخ پنجم جمادی الاول ۹۸۵ هـ در بدشتاد بجوالی لشکر غنیمت رسیدند از دو تنخواهان کنکاش می پرسند بعضی میگویند
 که شیخون به لشکر غنیمت باید نزد حضرت میفرمایند که شیخون کار میدان و شیوه فریب کاران است در حال بنواختن تقاره و انداختن سون
 حکم میفرمایند چون بدرباسه سا بر می رسیدند فرمودند که مردم از آب به ترتیب بگذرند محمد حسین میرزا از غننه گذشتن فوج قاهره
 منضرب گردید خود بقراولی بر می آید سحان قلی ترک هم ازین جانب باخیله از دلاوران بکناره دریا تفحص حال غنیمت بنیاید میرزا آنجماعت
 را می بیند و می پرسد که این چه فوج است سحان قلی ترک میگوید که جلال الدین اکبر بادشاه و فوج اوستان نخت برگشته یعنی راقبول
 میکنند و میگویند که جاسوسان من چهارده روز پیش ازین بادشاه را در قنچور دیده ام و اندک ظاهرا تو دروغ میگوئی سحان قلی گفت امروز
 نه روز است که حضرت از قنچور به ایلتار رسیدند میرزا گفت که قبیلان چه طور رسیدند باشند سحان قلی جواب داد که چه احتیاج قبیلان بود
 اینچنین جوانان و بهادران سنگ شگاف بهتر از قبیلان نامی دست رسیده اند که حالا حقیقت دعوی گری و سرکشی معلوم خواهد شد
 میرزا از شنیدن این سخن پاره از جازقه متوجه ترتیب فوج میگردد و حضرت آنوقت میفرمایند که فرادلان خبر میرسانند که غنیمت
 در سلاح پوشی است بعد از آن متوجه میگردد و هر چند کس میفرستند که خان اعظم از پیش برآیند او ایستادگی می نماید و میگوید که غنیمت در
 تار سیدن لشکر گجرات از درون قلعه درین طرف آب باید بود حضرت فرمودند که ما همیشه خصوصاً درین سفر و پورش اعتماد بر تابند
 از دی نموده ایم اگر نظر بر سلسله ظاهر میبود اینچنین جریده با ایلتار نمی آید اکنون که غنیمت متوجه جنگ است استادان الاق نیست این

سخن گفته توکل فطری را سپر خود ساخته با مخصوصی چنانکه در طرح بهر کابی مقرر شده بودند در این دریا اسپ انداختند با آنکه گمان پایاب نبود به سلامت عبور فرمودند حضرت دو بلبله خود را می طلبید تو در دریا فطراب آوردن دو بلبله را پیش روی می اندازد و مخصوصاً همان نمغنی را به شگون خوب نیگیر حضرت در حال میفرمایند که شگون ما بسیار خوب شد چرا که پیش روی ما کشاده گشت درین اثنا که میرزا سبخت بر گشته صفها آراسته جنگ ولی نعمت خود ببردن می آید

با ولی نعمت ابرودن آئی | اگر سپر که سزگون آئی

خان اعظم را مطلق گمان آن نبود که باین تیزی و جلدی آنحضرت سایه رحمت باین حدود نخواهند انداخت هر کس که خبر از آمدن آنحضرت میداد اصلاً تبیل نیگیر و تا آنکه بقراین و دلائل آمدن آنحضرت خاطر نشان او شد لشکر گجرات را آراسته مستعد بر آمدن گردید مقارن این حال آصف خان نیز خبر رسید با و میرزا سبخت پیش از بر آمدن فوج از قلعه لشکر عظیم از میان درختان نمودار مش حضرت تائبان یزدی را دست آورده همت خود ساخته روان شدند محمد قلی خان تو قناتی درودی خان دیوانه با جمعی از بهادران پیشتر رفته باندک تردد جلو گردانیدند حضرت به راجه بعلو انداس میفرمایند که غنیم بشمار است و مردم ماندک باید که همه بگردیدند گشته بر غنیم حله آورند و دم که مشت بسته کارگر از پنجه کشاده است این سخن گفته دینما آخته با فدایان خود غلغله انده اکبر و یا معین را بپند آوازه ساخته می تازند

به پرید پوش زمانه ز جوشش | بدرید گوش سپهر از خردش

بر انظار و جو انظار بادشاهی و جمعی از بهادران قول رسیده داد دلاوری دادند گو کبانی که از شرم آتشازی است هم از لشکر عظیم در گرفته در زقوم زاری می پیچید و آنچه آن شور می اندازد که قبل تا می غنیم در حرکت آمده باعث بر هم خوردگی لشکر عظیم میگردد درین اثنا فوج قول رسیده محمد حسین میرزا و جمعی را که با و در زد و خورد بودند برداشتند و دلاوران لشکر فیروزی اثر تردرات نمایان بقدم رسانیدند آن شکر درباری در نظر آنحضرت با بر غنیم خود غالب آمد و را کبود اسب کچو اید جان نثار سے کرد و محمد وفا که از خانزادان این دولت بود و اد مردانگی داده زخمی از اسپ افتاد بعنایت خانی بنده نواز و به محض همت و اقبال شهنشاه سرفراز جمعیت غنیم از هم متفرق گشته شکست بر احوال آنها راه یافت بشکرانه این فتح عظیم روی نیاز بدر گاه کریم کار ساز نهاده بوزم شکر گوید قیام و اقدام می نمایند درین اثنا که از کلانان بعضی میرزا سبخت خان کو کلتاش نقد حیات نثار دولت خواهی نمود بعد تحقیق ظاهر شد که در حالتی که محمد حسین میرزا با چندی از او باش بر فوج قول می تازد سیف خان بحسب اتفاق با و بر میخورد و داد مردانگی داده شهید میشد و میرزا نیز از دست بهادران قول زخمی میشود و کو کلتاش مذکور برادر کلان زین خان کو که است

از غرائب احوال آنکہ یک روز پیش ازین جنگ و فیکہ حضرت عرش آشیانے بطعام میل میفرمودند از ہزارہ کہ دانائے علم شانہ بینی بود
می پرسند کہ فتح از کد ام طرف ست بیگوید کہ از جانب شماست اما یکے از امرایے ابن شکر شہید خواهد شد در همان اثنا سیف خان
کو کہ عرض میکند کہ کاشکے این سعادت نصیب من شود

لسا فالے کہ از ما اچھہ بر خاست | چو اختر میگذشت آن فال شد راست

انقصہ میرزا محمد حسین عثمان بگردانید و پاسے اسپش در زقوم زاری بند شدہ از اسپ می افتد گدا علی نام از یکہ پاسے بادشاہی
باد بر بخورد و اوراد پیش اسپ خود سوار کردہ بلازمت حضرت می آورد چون دوسہ کس دعوی شرکت گرفتند او میکنند حضرت ازو
می پرسند ترا کہ گرفت میگوید کہ نمک بادشاہ و دست اورا کہ از عقب بستہ بود میفرمایند کہ از پیش بہ بندند درین اثنا آب می طلبند
فرحت خان کہ از غلامان معتمد بود ہر دو دست خود را بر سر او بندند حضرت باو اعتراض فرمودہ آب خاصہ می طلبند و اورا سیراب عنایت
یسا زند تا این زمان میرزا عزیز کو کہ د لشکر درون قلعہ بر تیا مدہ بودند حضرت بعد از گرفتاری میرزا محمد حسین آہستہ آہستہ توجہ شہر احمد آباد
میشوند میرزا را براسے راسے شکر راٹھور کہ از عمد پاسے را چوتان بود می سپارند کہ بر قبیل انداختہ ہمراہ آورد درین اثنا اختیار الملک
کہ یکے از سرداران معتبر گجراتیان بود بانوسجے قریب بہ پنچزار کس نمایان میگردد از نمودار گشتن این فوج اضطراب تمام ب مردم بادشاہی
بہر سید حضرت بہ مقتضای شجاعت جلی و فطرت اصلی حکم نمود اخن نغارہ میفرمایند و شجاعت خان و راجہ بھگو اند اس و چند
از بندہ با پیشتر تاختہ فوج مذکور سردی اند از نہ بلا حفظ آنکہ مبادا فوج عظیم محمد حسین میرزا را بدست در آورد مردم راسے راسے سنگہ کھلیج
و تجویر راجہ مذکور میرزا را از تن جدا ایسا زند پدم اصلا بہ کشتن اورا رضی نبودند و فوج اختیار الملک نیز از ہم پاشید و اسپ اورا
در زقوم زاری می اندازد سہراب بیگ ترکمان سر اورا بریدہ می آرد بچھض کرم و عنایت ایزدی این نوع تخی بانڈک مایہ مردم
روسے دادہ بمجنین فتح ولایت بنگالہ و گرفتار قلع مشہور و معروف ہندوستان مثل قلعہ چور در تھنبور و تسنیر ولایت خانڈیس
و گرفتار قلعہ اسیر و دیگر ولایاتے کہ بہ سعی افواج قاہرہ تصرف اولیاسے دولت در آمدہ است از حساب دشمار بیرون ست
اگر بہ تفصیل مذکور گردد سخن دراز میشود و در محار بہ چتور جمل را کہ سردار مردم قلعہ بود بدست خود تھنگ زدہ اند در تھنگ اندازی
نظیر و عدیل خودند اشتمد بہمن تھنگ کہ جمل رازدہ اند سگر ام نام دارد و از تھنگاے نادر در زگار ست قریب سہ چار ہزار
جانور پزندہ و چزندہ زدہ باشند من ہم در تھنگ انداختن شاگرد شیدا ایشان میتوانم بود از جمیع شکار ہا بہ شکار سے کہ
از تھنگ زدہ شود طبیعت را خوب ست در یک روز ہر وہ آہور بہ تھنگ زدہ ام از ریاضاتے کہ والد بزرگوارم میکشیدہ اند

یکی ترک خدایه حیوانی بود که در تمام سال سه ماه گوشت میل میفرموده اند و نه ماه دیگر به طعام صوفیانه قناعت میکردند و مطلق به قتل و ذبح حیوانات راضی نبودند و در ایام فرخنده فرجام ایشان در بسیار از روزها و ما با کشتن حیوانات منع عام بود تفصیل ایام و شهرت که مرکب خورون گوشت نمی شدند در اکبرنامه داخل است و همان تاریخ که اعتماد الدوله مراد یوان ساختمان خدمت و یوانی بیوتات را بمنزله الملک فرمود مغز الملک از سادات باخترست در ایام والیه بزرگوارم بشرقی که گرفتارخانه قیام و اقدام می نمود در یک روز از روزها ایام جلوس صدکس از بندها ایام کبری و جهانگیری بربادنی منصب و جاگیر سرفراز گشته در عید رمضان چون اول عید می بود از جلوس همایون من بیدگاه برآمد کثرت عظمی شده بود به نماز عید قیام نموده لوزم شکر و سپاس ایزدی بجا آورده متوجه دولت شدم به مقدهای آنکه ع

از خوان بادشاهان نعمت رسد گدارا

فرمودم که باره زر صرف تصدقات و خیرات نمایند از جمله چند لک دام حواله دوست محمد شد که بفقرا و ارباب احتیاج قسمت کند و بمیر جمال الدین حسین انجو و میران صدر جهان و میر محمد رضا سبزواری به هر یک یک لک و ام داده شد که در اطراف شهر خیرات کنند و پنجاه روپیه به درویشان شیخ محمد حسین جامی فرستادم و حکم فرمودم که هر روز یکی از منصب داران پنجاه هزار دام به فقر امیده باشد قبضه شمشیر مرصع به خانانان فرستاده شد بمیر جمال الدین حسین انجو را به منصب سه هزاری سر بلند ساختم بدستور سابق صد ارت بمیران صدر جهان نفوس گردید و بجای گو که که از کوهها پی در پی ست فرمودم که در محل عورت مستحق را بجهت دادن زمین در نقد بظنر میگذرانیده باشد زاهد خان ولد محمد صادق خان را که هزار و پانصدی بود و هزاری ساختم بهر کس فیله یا اسپه رحمت شده رسم شده بود که نقیبان و میران خوران از آنکس جلوانه گویان مبلغی بگیرند فرمودم که آن زر را از سرکار بدهند تا مردم از طلب و خواست این گرده خلاص شوند در زمین روز با سالیان از برهان پور رسید و اسپان و فیلان برادر مرحوم دانیال را بنظر در آورده از جمله فیلان که آورده بود یکی مست است نام داشت در نظر خوش درآمد و اورگنج نام نهادم و عجب خیره درین فیله مشاهده شد بر هر دو طرف گوشه اش برابر هندوانه کوچکی بدرآمده است و آنچنانکه آب در ایام منتهی از فیلان میچکد از آنها برمی آید و تخمین بر بالاسه پیشانی پیشتر برآمدگی دارد که باین کلاسه در فیلان دیگر دیده نه شد خیلی خوشنما و مسبب بنظر درمی آید و تسبیحی از جواهر بفرزند خورم عنایت کردم امید آنکه بگفتار سلطان صوری و معنوی برسد چون زکوة ممالک محروسه را که حاصل آن از کورها میگذشت معاف نموده بودم سایر جهات کابل را نیز که از بلاد مقرر راه هندوستان است و یک کر در دست دسه لک دام جمع آن میشد بخشیدم ازین دو ولایت که یکی کابل و دیگری قندهار

و

از سالهای

باشد هر سال بیست و هفتاد کیلیت زکوة گرفته میشد بلکه عمده حاصل آنجا همین زکوة بود این رسم قدیم را ازین دو محل برداشتم و از نیمت کفی
 در قیامت تمام باهل ایران و ایران عالم گشت به جای آنکه در صورت بهار بود به باز بهادر مرحت شد و اصفت خان را فرمودم
 که در صوبه پنجاب جائیکه میخواهد در بند چون بعضی کسب کند کفی در بهای اصفت خان باقی مانده است و حال آنکه حکم تغییر شد و معمول آن تغذیر
 است فرمودم که یک لکه روپیه از خزانه باد و چند دان زر باقی را از باز بهادر بنا لصبه شریفه باز یافت نمایند به شریف آملی را به نصب
 دو هزار روپیه از اصل و اضافت مقرر شد تا بمسافر بسیار که به نهد و خوش نفس است با آنکه از علوم رمی بهره ندارد اکثر اوقات از سخنان بلند
 و معارف از چند سر بر می زند در لباس فقر و بجز مسافرت بسیار نموده با بسیار از بزرگان صحبت با داشته تعدادت ارباب تصوف را در
 ذکر دارد و بمعنی قاسمی است نه حاکم و در زمان والد بزرگوارم از لباس فقر دور و پیشه بر آمده و مرتبه امارت و سردارے یافته نطقش بفتا
 قوی است روز مره و تکلمش با آنکه از تقدیمات عربیت عاری محض است در غایت فصاحت و پاکیزگی است و انشای عباراتش نیز خالی
 از نمکی نیست از شاه قلی خان محرم در آگره باغی مانده بود چون وارث نه داشت بدختر مندا ال میرزا رقیه سلطان میلم که حرم محترم والد بزرگوارم
 بود تکفیل کردم فرزند محرم را پدرم با ایشان سپرده بودند هزار مرتبه از فرزند زاینده خود او را دوست تربیدارند به

جشن اولین نوروز

شب سه شنبه یازدهم ذی قعدة ۱۲۸۴ هزار و چهارده صبح که محل فیضان نوبت حضرت نیر اعظم از برج حوت بخانه شرف و خوش حالی خود
 که به برج حمل باشد انتقال فرمود چون اولین نوروز از جلوس همایون بود فرمودم که ابو اناسه دو تنخانه خاص و عام بدستور زمان والد
 بزرگوارم در آئینه نقیسه گرفته آینه در غایت زیب و زینت بستند و از روز اول نوروز تا نوزدهم درجه حمل که روز شرف است خلایق داد
 عیش و کامرانی دادند اهل ساز و نغمه از هر طائفه و هر جماعت جمع بودند لویان رقص و دلبران هند که به کرشمه دل از فرشته می ربودند
 هنگامه مجلس را گرم داشتند فرمودم که هر کس از کیفیات و مغیرات آنچه میخواسته باشد بخورد منع و مانعی نباشد

ساقی نمور با ده برافروز جام با | سرب بگو که کار جهان شد بکام با

در ایام پدرم درین هفتده هر روز مقرر بود که هر روز یکی از امرای کلان مجلس آراسته پیشکشهاے نادر از اقسام جواهر و مرصع آلات
 و آئینه نقیسه و نیلان و اسپان سامان نموده آنحضرت را تکلیف آمدن بمجلس خود مینمودند و ایشان بنا بر سرفرازی بنندگان خود بدان
 مجلس قدم رنجه داشتند حاضر میشدند پیشکشها را ملاحظه فرموده آنچه خوش می آمد برداشته تمه را به صاحب مجلس می بخشیدند چون خاطر اهل

رفاہیت و آسودگی سپاہی و رعیت بود درین سال پیشکشها را معاف فرمودم مگر قلیله از چند ہی نزدیکان بنا بر رعایت خاطر آنها درجه قبول یافت در همین روزها بسیارے از بندہا زیادتی منصب سرفرازی یافتند از انجمله دلاور خان افغان را ہزار و پانصد ہی ساختم دیگر راجہ باسوراکہ از زمینداران کوہستان پنجاب ست و از زمان شاہزادگی تا حال طریقہ بندگی و اخلاص بمن دارد و ہزار و پانصد ہی منصب داشت سہ ہزار و پانصد ہی کردم شاہ بیگ خان حاکم قندھار را از اصل و اضافہ بہ منصب پنجہزاری سرفراز گردانیدم و اسے اسے سنگے کہ از اسے راجپوت ست ہمین منصب سرفرازی یافت دو از دہ ہزار روپیہ مدد خرج گویان فرمودم کہ بہر اناشکر بدہندہ در آغاز جلوس کے از اولاد مظفر گجراتی کہ خود را حاکم زادہ آن ولایت میگرفت سر شورش بر آورده اطراف و جوانب شہر احمد آباد را تاخت و تاراج نموده چندے از سرداران مثل پیم بہادر اور بک و اسے علی بھٹی کہ از جوانان مردانہ و قرار دادہ آنجا بودند در ان فتنہ بہ شہادت رسیدند آخر الامر راجہ بکر ماجیت و بسیارے از منصب داران را با شش ہفت ہزار سوار آراستہ بہ لک لشکر گجرات تعیین ساختم و مقرر شد کہ چون خاطر از رفع و دفع مفسدان جمع سازد راجہ مذکور صاحب صوبہ گجرات باشد قبل ازین کہ قلیج خان بدان خدمت تعیین یافتہ بود متوجہ ملازمت گردد و بعد از رسیدن افواج قاہرہ سلک جمعیت مفسدان از یکدیگر پاشید ہر کہ ام بہ جنگلی پناہ جستند و آن ولایت بقید ضبط درآمد و خبر این فتح در احسن ساعات بسامع جاہ و جلالم رسید درینو لا عرضید اشت فرزند پر وزیر نظر درآمد کہ رانا تھانہ منڈل را کہ سی ہیل کر وہے آجیسر واقع است گذارنہ فرار نموده و افواج قاہرہ متعاقب او تعیین یافتہ اند امید کہ اقبال جہانگیری اورا نیست و نابود گرداند و روز شرف بسیارے از بندہا سے بہ رعایتها و اضافہ ہاسے منصب سرفرازی یافتند پیشرو خان را کہ از خدمتگاران قدیم است و در ملازمت حضرت چنت آشیانے از ولایت آمدہ بود بلکہ از جملہ مردیست کہ شاہ ظہار ست ہمراہ ساختہ بودند متہ سعاد نام داشت چون داروغہ دہتر فرماش خانہ والد بزرگوارم بود و درین خدمت نظیر عدیل خود ندارد اورا بقطاب پیشرو خانے سرفراز ساختہ بودند اگرچہ ملایم طبیعت و قلیچی مشرب ست نظیر حقوق خدمت بہ منصب دو ہزاری از اصل و اضافہ ممتاز گردانیدم

گرختین خسرو در وسط سال اول جلوس

خسرو را بنا بر جوانی و غرورے کہ جوانان را میباشد و کم تجربگی و نا عاقبت اندیشی مصاحبان ناخس خیالات فاسدہ بخاطر راہ یافتہ بود تخصیص در ایام بیماری والد بزرگوارم کہ بعضہ کوتاہ اندیشان بنا بر کثرت جریمہ و تفسیر اسے کہ از ایشان بوقوع

آمدہ بود از غفو و اعراض نا امید محض بود بخاطر گذر ایند مذکوره اورا دست آویزی ساخته امور سلطنت را از پیش خسر و گیرند از معنی غافل که امور سلطنت و جهان بینی امری نیست که به سعی ناقص عقلی چند انتظام پذیر و خالق داور تا کار شایسته این امر عظیم بقدر ربح ایشان دانند و این خلعت را بر قامت قابلیت چه کس راست آورد

ز درنده توان شد بخت را | نشاید خرید افسردخت را | امری را که حق تاج پرور نمود | نشاید از و تاج و دولت برود

چون خیالات فاسد مفسدان و کوتاہ اندیشان بغیر از عدالت و پیمانی نتیجه ندارد امور سلطنت باین نیازمند در گاه الهی قرار گرفت همواره خسر و را گرفته خاطر و متوحش می یافتیم هر چند در مقام عنایت و شفقت شده خواهستم که بعضی تفرقا و دغدغه با از خاطر او دور مانم فائده بران مرتب نه گشت تا آنکه به کنکاش جمعی از بخت برگشتگان در شب یکشنبه هشتم ذی حجه سنه مذکور بعد از گذشتن دو گھڑی زیارت روضه منوره حضرت عرش آشیانی را ند که رساخته سه صد و پنجاه سوار سے که با دقت بودند از ورون قلعه آگره بر آمدند متوجه بیگر دو بعد از روان شدن او بانگ زمانے کے از چراغچیان که با وزیر الملک آشنا بوده خبر میرسانند که خسر و گر بخت وزیر الملک اورا همراه گرفته پیش امیر الامرای آورد چون او این خبر را تحقیق می نماید مضطربانه بدر بار محل آمدہ کے از خواہد سرایان را می گوید که دعای من برسان و بگو که عرض ضروری دارم حضرت بیرون تشریف آورند چون در خیال من این امر در نیامده بود گمان بر دم که از جانب دکن یا گجرات خبر سے رسیده باشد بعد از بیرون آمدن ظاهر شد که ماجرا چنین است گفتم چه باید کرد خود سوار شده متوجه کردم یا خرم را بفرستم امیر الامرا عرض کرد که اگر حکم شود من بروم فرمودم که چنین باشد بعد از آن معروض داشت که اگر به نصیحت برنگردد دست به سلاح کند چه باید کرد گفته شد که اگر بھچک بر آه راست در نیاید آنچه از دست تو آید تفسیر کن سلطنت خویشے و فرزندے بر نمی ناید

که پاشا خویشے ندارد و کے

چون این سخنان و دیگر مقدمات گفته اورا مرخص ساختم بخاطر رسید که خسر و از و آزدگی تمام دارد و بنا بر قرب و منزلتے که داشت محسود امثال و اقران ست مبادا که نفاستے در حق او اندیشد و اورا مضائق سازد معز الملک را فرمودم که رفته اورا باز گرداند و شیخ فرید بخشی بیگی را بدین خدمت تعیین نموده حکم کردم که جمیع منصبیداران و اعدیائے که در پاس اند بهر اہی او متوجه شوند و اتمام خان کو ترال بفرادی و خبر گیری مقرر گشت و با خود قرار دادم کہ بقضائے سجانی چون روز شود خود نیز متوجه کردم و معز الملک امیر الامرا را آورد چون در همین روز با احمد بیگ خان و دوست محمد خان بکاول مرخص گشته بودند در حوالی سکندره کہ بر سر راه خسر و بود منزل داشتند بعد از رسیدن خسر و در آن نواحی با چند سے از دیرہ ہاسے خود بر آمدند متوجه ملازمت گردیدند و خبر رسانیدند کہ خسر و راہ پنجاب